

کلاه برداری

مواظب کلاهتان باشید!

تا حالا کسی سرتان کلاه گذاشته؟... یا کسی کلاه از سرتان برداشته است؟... شما چه طور؟... آیا تا به حال سر کسی کلاه... زبانم لال!... شما که اهل این جور کارها نیستید! شاید بعضی ها بگویند که کلاه گذاشتن یا کلاه برداشتن که کار بدی نیست. آدم به دیگران کمک می کند که کلاهشان را بردارند تا مثلاً دستشان خسته نشود! ولی وقتی می گویند سر کسی کلاه رفت یا کلاه کسی را برداشتند، یعنی طرف را گول زدند و باعث شدند که در کاری ضرر کند.

ضرب المثل ها، جمله ها یا عبارات هایی کوتاه و مشهورند. ضرب المثل ها گاهی یک داستان را به صورت خلاصه یادآوری می کنند و گاهی پندی می دهند. وقتی مردم می خواهند نظرشان را با یک سخن کوتاه و مؤثر بگویند، ضرب المثل های را به کار می برند. «ضرب المثل» یعنی نمونه آوردن. ضرب المثل ها در دل خود یک دنیا حرف دارند.

ماجرای کلاه گذاشتن و کلاه برداشتن نادرشاه

این واقعه ی تاریخی، حدود ۲۸۰ سال پیش در زمان حکومت افشاریه روی داده است.

نادرشاه افشار، لشکر مجهزی جمع آوری کرد و از ایران به سرزمین پهناور هندوستان حمله کرد. پیش از این حمله، نادر به محمدشاه گورکانی هشدار داده بود که از دشمنان ایران حمایت نکند. او به این هشدارها گوش نکرده بود. نادرشاه هم شهر دهلی را به چنگ آورد. محمدشاه که فرمانروای هندی ها بود به دست نادر افتاد. نادر او را اسیر نکرد. به او گفت که می تواند حاکم هندوستان بماند. به شرط آن که کلید خزانه ی جواهرات سلطنتی را به نادر بدهد. کشور هندوستان از قدیم، سرزمین ثروتمندی بود. نادر از هندی ها غنیمت های زیادی گرفت. غنیمت به مالی می گویند که وقتی در جنگی پیروز می شوید، از دشمن می گیرید. کاری نداریم، نادر، کلاه خود را برداشت و بر سر محمدشاه گذاشت. کلاه شاهانه ی محمدشاه را هم برداشت و بر سر خود گذاشت.

شاید به نظر شما، تا این جای ماجرا اتفاق عجیبی رخ نداده باشد. اما موضوع این بود که کلاه نادر یک کلاه شاه هند، پر از طلا و جواهرات گران قیمت بود. امیدوارم حالا فهمیده باشید که چرا هر دو ضرب المثل در یک معنا به کار می روند.



نادرشاه افشار که بود؟ نادرشاه بی‌سواد بود. او حتی نمی‌توانست اسم خود را بنویسد. اما او یک نابغه‌ی نظامی بود. او حکومت افشاریه را بنیان گذاشت.

نادر در جنگ کرنال به سرزمین هندوستان حمله برد تا هم وسعت قلمرواش را بیشتر کند و هم غنیمت‌های جنگی زیادی به دست بیاورد. این کار باعث شد، افشارها حسابی ثروتمند شوند. به هر حال نادر باعث شد که دوباره ایران یک‌پارچه شود و بیگانگان از کشور بروند. نادر در اواخر عمر، دچار یک بیماری روانی شد. او به هر چیز و هر کس شک می‌کرد. یک مدّت هم به پسرش رضاقلی میرزا شک کرد. فکر می‌کرد که او می‌خواهد تاج و تخت پدرش را صاحب شود. توی همین خیالات بود که پسرش را کور کرد تا نتواند شاه شود. بعد از این ماجرا، عذاب وجدان سختی به سراغش آمد. یک شب هم که نادر در چادر خود استراحت می‌کرد، چند تا از نگهبانانش که مراقب جان او بودند، خودشان قاتل جان او شدند!



● عمارت خورشید در کلات نادری
● شهرستان کلات در استان خراسان رضوی واقع است.

کوتاه و خواندنی

- می‌گویند لشکر نادر، یک راه‌سی روز را هفده روز طی می‌کرد. یکی از دلایل این سرعت زیاد، این بود که غذای سربازان نادر در حین لشکرکشی، آجیل بود: کشمش، بادام و توت خشک... این خوراکی‌ها هم نیروزا بودند و هم وقت سربازان را برای خوردن ناهار و شام تلف نمی‌کردند.
- نادرشاه، غنیمت‌هایی که از هند آورده بود را در جای مرتفعی به نام کلات نگهداری می‌کرد. نگهبانان زیادی برای محافظت از این ثروت خیره‌کننده مشغول بودند.
- اگر خواستید شمشیر و زره و کلاهخود دوره‌ی نادر را ببینید، به موزه‌ی نادری در شهر مشهد مقدس سر بزنید.